



## پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و نود و پنجم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۶ گنج حضور، بخش سوم (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش

باخبر گشتند از مولای خویش

عاشقان واقعی وقتی بی‌مراد شده و در به‌دست آوردن چیزی که ذهن نشان می‌دهد ناکام می‌مانند از مولای خود یعنی خداوند باخبر می‌شوند، یعنی می‌دانند زندگی با این بی‌مرادی می‌خواهد پیغامی را به آن‌ها برساند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

بی‌مرادی شد قلاووز بهشت

حُقَّتِ الْجَنَّةُ شِنُو اِیْ خَوْشِ سِرْشَتْ

\*قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

بی‌مرادی یا همان ناکامی در رسیدن به همانیدگی‌ها که منجر به فضاگشایی و آوردن عدم به مرکز انسان می‌شود، وسیله هدایت به سوی بهشت فضای گشوده‌شده است. ای انسان خوش‌سرشت و فضاگشا، این را از حدیثی که حضرت رسول فرموده بشنو.

نکته ۱: وقتی چیزی به مرکز ما می‌آید از جنس آن شده و شهوت و حرص به‌دست آوردن آن را پیدا می‌کنیم. هرچه این همانیدگی‌ها بیشتر می‌شود، هشیاری جسمی و دردهای حاصل از آن نیز بیشتر می‌شود. در نتیجه این شهوات ما را به سمت جهنم سوق می‌دهد.

نکته ۲: پس اگر بی‌مراد شدیم، به‌عنوان امتداد زندگی فضا را باز کرده و پیغام زندگی را دریافت می‌کنیم. پیغام زندگی این است که یک چیز ذهنی در مرکز ما قرار گرفته و باید بدون ناله و شکایت و انقباض فضا را باز کرده و مرکز را عدم کنیم.



حدیث

«حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحَفَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»

«بهشت در چیزهای ناخوش آیند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۱

بیرون شدم ز آلودگی با قوتِ پالودگی

اورادِ خود را بعد از این مقرونِ سبحانی کنم

\*پالودن: صاف کردن، پاک کردن، چیزی را از صافی یا غربال رد کردن

از آلودگی همانندگی‌ها با نیروی فضاگشایی و قوتی که از خداوند و مرکز عدم می‌گیرم، پاک شدم. بعد از این دعاهاى خود و آن انرژی و برکتی را که از من مرتعش می‌شود با خداوند و زندگی قرین می‌کنم.

نکته ۱: اگر مرکز جسم باشد، از من دعاها و انرژی‌ها و ارتعاشات بد و مخرب منتشر می‌شود. اما اگر مرکز عدم باشد، اورادِ من از جنس زندگی است، شادی بی‌سبب است، عشق است.

نکته ۲: ما به‌صورت آنتن هستیم؛ هر انرژی‌ای که می‌فرستیم همان انرژی را دریافت می‌کنیم.

نکته ۳: اولین کار ما بیرون شدن از آلودگی با قوت پالودگی زندگی است که بتوانیم ارتعاشات خودمان را مقرون خداوند بکنیم نه من ذهنی.

نکته ۴: قوت پالودگی خداوند با فضاگشایی و عدم کردن مرکز و صنع او و با کارگاه او شدن میسر می‌شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۱۵

این جهان کوه است و فعلِ ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا



این جهان مانند کوه است و فکر و عمل ما مثل صدا و فریادی است که در کوه می‌پیچد. بدون شک انعکاس هر صدایی به سوی ما باز می‌گردد.

نکته ۱: مرکز ما از هر جنسی باشد، به آن جنس ارتعاش کرده و انعکاس همان را نیز دریافت می‌کنیم.

نکته ۲: وقتی مرکزمان عدم باشد، خود خداوند و زندگی‌ست که دعاها و فکرها را به صورت ارتعاش از درونمان به جهان می‌فرستد. بنابراین ما انعکاس آن را که در واقع همان رحمت ایزدی‌ست دریافت کرده و می‌توانیم دردهایمان را شفا دهیم.

نکته ۳: ما با من ذهنی نمی‌توانیم مردم را از خواب ذهن بیدار کنیم، بلکه باید فضاگشایی کرده، روی خودمان متمرکز شویم تا دلمان به اوراد سبحانی، دعاهای ایزدی، ارتعاش کند. در این حالت است که می‌توانیم در جهان اثر سازنده بگذاریم و به یاران خود و انسان‌های دیگر کمک کنیم.

نکته ۴: اگر کسی بخواهد با عقل من ذهنی احسان کند و یا یک کار خیری انجام دهد، هیچ فایده و اثر خوبی نخواهد داشت. چون او این کار را فقط برای دیده شدن و از روی تکبر و غرور انجام می‌دهد، بنابراین انعکاس آن در بیرون جز درد و رنج و گرفتاری نخواهد بود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹

فعل تو که زاید از جان و تنت

همچو فرزندت بگیرد دامت

هر فکر و عملی که از تو سر می‌زند، چه از مرکز همانیده و عقل من ذهنی برخیزد و چه از مرکز عدم و فضای گشوده‌شده، در هر صورت نتیجه آن همچون فرزند دامن تو را می‌گیرد.

[به بیانی هیچ راه فراری از فکر و عملی که توسط انسان صورت می‌گیرد وجود ندارد].



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۳۸

ای زده بر بی خودان تو ذوالفقار

بر تن خود می زنی آن، هوش دار

ای کسی که با شمشیر بر عارفان و بزرگانی همچون مولانا و انسان‌های بدون من‌ذهنی ضربه می‌زنی و به آن‌ها بدی می‌کنی، بدان که دراصل این ضربه‌ها را به تن خودت می‌زنی.

نکته: هرکس که مرکزش عدم باشد، فضاگشا و از جنس زندگی باشد، به بزرگانی همچون مولانا بدی نمی‌کند، سر راه انسان‌هایی که روی خودشان کار می‌کنند نمی‌ایستد، بر دیگران سلطه نکرده و آن‌ها را کنترل نمی‌کند. چنین شخصی فقط تمرکزش بر روی خودش است تا مرکزش را عدم نگه دارد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۶۲

ای دریده پوستین یوسفان

گرگ برخیزی از این خوابِ گران

ای کسی که پوستین انسان‌های زنده‌شده به زندگی را که مانند یوسف پاک و زیبا هستند می‌دَری و در حق آن‌ها جفا می‌کنی، بدان که بالاخره از خواب سنگینِ ذهن، به صورت گرگ، با مرکز همانیده و پُردرد بیدار خواهی شد. به بیانی آن‌چه را که به جهان فرستاده‌ای، همان را دریافت خواهی کرد.

نکته ۱: ما هر لحظه به‌جای فضاگشایی، عدم کردن مرکز و برخاستن به صورت زندگی و خداوند، فضا را می‌بندیم و به صورت گرگی دَرنده، یعنی من‌ذهنی پُر از درد برمی‌خیزیم! در این حالت هم به خودمان و هم به دیگران آسیب می‌رسانیم.

نکته ۲: اگر کسی با فضاگشایی منبسط شده و میوه و ثمره فضای گشوده‌شده را با دوستان و اطرافیان خود تقسیم کند، بسیار خوب است. ولی کسی که به‌خاطر همانیدگی و درد زیاد منقبض باشد و بخواهد دنیا را اصلاح کند، وای به حال او و وای به حال دنیا. چراکه درواقع او مانند گرگی است که می‌خواهد همه را بَدَرَد و تخریب ایجاد کند.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۸۰

ای دریده پوستین یوسفان

گر بدرد گرگت، آن از خویش دان

ای کسی که به انسان‌های زنده‌شده به زندگی و انسان‌های فضاگشایی که می‌خواهند به زندگی زنده شوند لطمه می‌زنی و آن‌ها را می‌رنجانی، اگر گرگ تو را درید، بدان که این بلا را خودت سر خودت آوردی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۱۱

ای که تو از ظلم چاهی می‌کنی

از برای خویش، دامی می‌کنی

ای کسی که از روی ستم یا راه‌های من‌ذهنی چاهی برای مردم می‌کنی، بدان که با این کار تو برای خودت دام فراهم می‌کنی.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۶۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۶۶ گنج حضور، بخش چهارم

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۰۲

ای تو کرده ظلم‌ها، چون خوش‌دلی؟

از تقاضای مُکافی غافل؟

\*مُکافی: مُکافات‌دهنده

ای کسی که ستم‌ها کرده‌ای، یعنی برحسب همانیدگی‌های مرکزت فکر و عمل کرده و درد را در جهان پخش کرده‌ای، چگونه خوشحال هستی؟ مگر از تقاضای مکافات‌دهنده، خداوند، غافل هستی؟ تو فکر نمی‌کنی نتیجه این ستم‌ها به تو بر خواهد گشت و خیلی زود این خوشحالی تو به اندوه ندامت تبدیل خواهد شد؟!

نکته: ظلم طیف وسیعی دارد. به طور کلی هرکسی که مرکزش جسم باشد، به درد ارتعاش کرده و با این کار هم به خودش و هم به دیگران ظلم می‌کند. بنابراین روا نیست که مرکز ما جسم باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۵۰۳

یا فراموش شده‌ست از کرده‌ها

که فروآویخت غفلت پرده‌ها؟

یا به سبب این که پرده غفلت یعنی پریدن از یک فکر همانیده به فکر همانیده دیگر، جلوی دیدت را گرفته‌است، اعمال

ناشایست خود را فراموش کرده‌ای؟



نکته ۱: به محض این که فضا را باز کرده و ناظر ذهنمان شویم، اشتباهاتمان یادمان می‌آید، این که ما همانیده شده و از طریق همانیدگی‌ها و دردهای حاصل از آن فکر و عمل کرده‌ایم. بنابراین باید با اقرار کردن به اشتباهاتمان که از نظر مولانا این کار بسیار مهم است، بلافاصله مرکزمان را عدم کرده و با فضاگشایی تعظیم خدا را به‌جا بیاوریم.

نکته ۲: چنان چه در اثر پرده غفلت یادمان رفته که چه اشتباهاتی مرتکب شده‌ایم، حداقل بنابر آموزش‌های مولانا باید بدانیم که تمام بلاها را خودمان به سر خودمان آورده‌ایم. دانستن این موضوع ما را از شر ملامت و حس عدم مسئولیت رها می‌کند.

نکته ۳: اگر ما دیگران را مقصر دردها و مشکلات خودمان بدانیم، این دید غلط ما را وادار به جبر می‌کند، این که دیگر هیچ چیز عوض نمی‌شود و ما ناچاریم با همین وضعیت بسازیم؛ چراکه فکر می‌کنیم چون دیگران ما را به این روز انداخته‌اند، آن‌ها هم باید ما را نجات دهند و از دست ما هیچ کاری بر نمی‌آید. درحالی که همه کارها فقط از دست خود ما بر می‌آید.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۵

گردِ خود بر گرد و جرمِ خود ببین

جنبش از خود بین و از سایه مبین

ای انسان، به صورت حضور ناظر گرد من اصلی خودت بگرد، فضا را باز کن و ببین که چگونه با همانیده شدن و فکر و عمل کردن به وسیله ذهن بدون ناظر مرتکب خطا شده‌ای. مسئولیت کارهایی را که به اختیار خود انجام داده‌ای بپذیر و من ذهنی‌ات را مقصر ندان، زیرا من ذهنی مانند سایه توست که با جنبش تو حرکت می‌کند.

نکته ۱: ما نباید بگوییم من ذهنی‌ام اشتباه کرده‌است، بلکه باید بدانیم که به‌عنوان هشیاری و امتداد خداوند، خودمان اشتباه کرده‌ایم و این لحظه می‌توانیم جلوی اشتباهات خودمان را بگیریم.





نکته ۲: ما به عنوان هشیاری که از جنس ابدیت و بی‌نهایت زندگی هستیم، نباید با مقاومت کردن در برابر آن چیزی که مربوط به این دنیاست و ذهنمان نشان می‌دهد، به آن تعظیم کرده و به مرکزمان بیاوریم یا از آن زندگی بخواهیم، بلکه باید در برابر آن فضا را باز کنیم و براساس فضای گشوده‌شده یعنی من اصلی فکر و عمل کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۹۴

عقل بودی، گردِ خود کردی طواف

تا بدیدی جرمِ خود، گشتی معاف

اگر عقل و خرد زندگی را داشتی، فضا را باز کرده، دور خودِ اصلی‌ات طواف می‌کردی، یعنی با حضور ناظر تمرکزت را روی خودت می‌گذاشتی تا جرمِ خود را که همان آوردن چیزها به مرکزت است، شناسایی می‌کردی و در نتیجه با مهم ندانستن آن چه که ذهن نشان می‌دهد، مرکزت را عدم کرده، از درد و گرفتاری من‌ذهنی رها می‌شدی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۸۹۶

هیچ گردِ خود نمی‌گردد که من

کزروی کردم، چو اندر دین شمن

انسان‌های من‌ذهنی حتی برای یک بار هم که شده فضا را باز نکرده و گردِ خود اصلی‌شان نمی‌گردند که به اشتباهات خود پی ببرند و صادقانه بگویند: «مانند یک بت پرست که در کار دین دچار ضلالت می‌شود، من نیز در کار زنده شدن به خدا، دین اصلی و وحدت مجدد با زندگی، کزروی کرده و به راه کج قدم نهاده‌ام.» به عبارتی اگر مرکزِ پُردرد دارم، مقصر خودم هستم نه دیگران.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۱۳

پس تو را هر غم که پیش آید ز درد

بر کسی تهمت منہ، بر خویش گرد

پس به خاطر هر غم و اندوهی که بر اثر درد برای تو پیش بیاید، هیچ کس را متهم نکن، بلکه به خودت برگرد، فضا را بگشا و با دید خوب زندگی و مرکز عدم، از ملامت و حس عدم مسئولیت رها شو و بگو مسئول این غم خودم هستم.

نکته ۱: هر کس به برنامه گنج حضور نگاه می کند، می داند هر چیزی که ذهن نشان می دهد فقط بهانه ای است برای فضاگشایی و آوردن خدا یا زندگی به مرکز.

نکته ۲: ما باید هر لحظه با اقرار کردن به اشتباهاتمان از زندگی عذرخواهی کنیم و مسئولیت آن را به عهده بگیریم. عذرخواهی واقعی این است که حقیقتاً مرکزمان را عدم کرده، فضا را باز کنیم و درون خود را کارگاه زندگی کنیم، نه این که در ذهن بمانیم و فقط به زبان بگوییم تقصیر من است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۸

کی کزی کردی و کی کردی تو شر

که ندیدی لایقش در پی اثر؟

ای انسان، تابه حال کی به راه کج رفتی، جسمی را به مرکزت آورده و با آن همانیده شدی و براساس همانیدگی ها درد ایجاد کردی، که سزا و نتیجه آن را به صورت دل گرفتگی و خراب شدن کارها در بیرون، ندیده و تجربه نکردی؟

نکته: وقتی یک چیز ذهنی به مرکزمان می آید، جفاً القلم انعکاس آن را در بیرون می نویسد که بدون شک این انعکاس بد خواهد بود، یعنی زندگی درونی و بیرونی ما خراب خواهد شد.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۵۹

کی فرستادی دمی بر آسمان

نیکی‌ای، کز پی نیامد مثل آن؟

ای انسان، تابه‌حال کی برای یک لحظه فضا را باز کردی و مرکزت را عدم کرده از جنس زندگی شدی، یعنی فقط به خاطر خداوند کار کردی و به دنبال آن نیکی و یک اثر خوب و زیبا به وجود نیامد؟! یعنی مرکزت گشوده نشد و انعکاس آن در بیرون ساختارهای نیک پدید نیاورد؟

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۰

گر مراقب باشی و بیدار تو

بینی هر دم پاسخ کردار تو

اگر هر لحظه فضا را باز کرده و به صورت حضور ناظر به ذهنت نگاه کنی، انعکاس هر فکری که از ذهنت می‌گذرد و هر عملی که انجام می‌دهی را در بیرون تجربه خواهی کرد. خواهی دید که وقتی با مقاومت در برابر اتفاق این لحظه فضا را می‌بندی و با عقل من‌ذهنی فکر و عمل می‌کنی، در بیرون بدی به وجود می‌آید و وقتی فضاگشایی کرده، براساس مرکز عدم و فضای گشوده‌شده فکر و عمل می‌کنی، انعکاس آن در بیرون زیبایی خواهد بود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۷

چون تو می‌بینی که نیکی می‌کنی

بر حیات و راحتی بر می‌زنی



ای انسان، تو این را تجربه کرده‌ای که هرگاه فضا را باز می‌کنی و عمل نیک انجام می‌دهی، در زندگی به راحتی و آسودگی می‌رسی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۸

چون که تقصیر و فساد می‌رود

آن حیات و ذوق پنهان می‌شود

اما هرگاه به جرم و فساد می‌پردازی، یعنی در اثر همانیده شدن با چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد، من ذهنی و پندار کمال درست کرده و با عقل من ذهنی در راه زیاد کردن همانیدگی‌هایت گام برمی‌داری، آن حیات و ذوق زندگی در تو پنهان می‌شود و دیگر آن زیبایی را نمی‌بینی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۴۸۹

دید خود مگذار از دیدِ خسان

که به مُردارت کشند این کرکسان

دید اصلی و عدم‌بین خود را کنار نگذار، بلکه در فضای گشوده‌شده با هشیاری نظر و مرکز عدم‌بین و این دید را با دید من‌های ذهنی عوض نکن، قرین آن‌ها مشو و از آنان تقلید مکن. چراکه من‌های ذهنی مانند کرکسان تو را به سمت مردار من‌ذهنی، همانیدگی‌ها و باورهای پوسیده می‌کشند تا برحسب آن‌ها ببینی و فکر و عمل نمایی.

نکته: مولانا در این بیت به تمثیل مرده‌خواری کرکسان اشاره می‌کند. ما نیز در من‌ذهنی به جای برخورداری از عشق، شادی، آرامش و خلاقیت زندگی از مردار همانیدگی‌ها تغذیه می‌کنیم تا براساس آن‌ها بتوانیم دیده شویم، از دیگران تأیید و توجه بگیریم و مردم از ما قدردانی کنند تا بدین ترتیب انسان مهمی باشیم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۴

از بدی چون دل سیاه و تیره شد

فهم کن، این جا نشاید خیره شد

هرگاه قلب تو به سبب افتادن در ذهن و فکر کردن بر حسب همانیدگی‌ها و دردها سیاه و تیره شود و ارتباط با زندگی قطع گردد، بدان که در این موقع شایسته نیست مسئولیت هشیاری‌ات را نپذیری، نادانی و جبر من‌ذهنی را ادامه داده و گستاخی کنی. [بلکه باید عقل من‌ذهنی را کنار گذاشته و به صورت حضور ناظر، خلاق باشی و صنع ایزدی را به کار گیری.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۵

ورنه خود تیری شود آن تیرگی

در رسد در تو جزای خیرگی

[ای انسان هر لحظه مسئولیت هشیاری‌ات را بپذیر و عقل من‌ذهنی را رها کن] وگرنه این هشیاری جسمی و دیدن بر حسب همانیدگی‌ها و دردها به تیری مبدل شده و جزای گستاخی و جسم شدن مرکزت را می‌دهد.

نکته: ما باید مسئول تمام رفتارها و اتفاقات زندگی مان باشیم و به خودمان بگوییم من خودم این بلاها را به وجود آوردم، اما می‌خواهم خودم را درست کنم. به آموزش‌های مولانا گوش می‌کنم، آن قدر تکرار می‌کنم تا بتوانم خودم را اصلاح کرده و با دید زندگی ببینم.



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۶

ور نیاید تیر، از بخشایش است

نه پی نادیدنِ آرایش است

اگر برای مدتی تیرِ بلا به سوی تو نیاید و خدا به تو فرصت دهد، بدان که این به سببِ بخشایشِ خداوند است، نه این که خیال کنی خدا آلودگی‌ها و بدی‌های تو را در من ذهنی ندیده است.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۴۶۷

هین مراقب باش، گر دل بایدت

کز پی هر فعل، چیزی زایدت

اگر واقعاً دلی گشوده شده و زنده به خدا می‌خواهی همواره مراقب ذهن و مواظب افکار، اعمال و هیجانات خود باش و ذهن خود را بدون ناظر رها مکن، زیرا هر عملی عکس‌العملی در پی دارد.

نکته: اگر ما فضا را بگشاییم و همانندگی‌های مرکزمان را پاک کنیم و برحسب فضای گشوده شده فکر و عمل کنیم، این فعل ما منجر به خیر و اتفاق نیک می‌شود. اما اگر براساس همانندگی باشد، درد و سیاهی می‌آفریند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۵

چون که بد کردی، بترس، آمنِ مباش

ز آن که تخم است و برویاند خُداش



ای انسان، هرگاه کارِ بدی مرتکب شدی یعنی این لحظه به جای فضاگشایی و استفاده از خرد زندگی، براساس مرکز جسمی، هیجانات ذهنی و دردهایی همچون خشم، حرص، کینه، ترس، مقایسه، حس گناه و حسادت فکر و عمل کردی، بترس و هرگز ایمن مباش؛ زیرا تخم بدی کاشته‌ای که خدا حتماً آن را می‌رویاند و نتیجه آن چیزی جز درد نخواهد بود. نکته ۱: ما یک عمری است که تخم بد می‌کاریم و ارتعاش بد به این جهان می‌فرستیم. ما آشکارا ناله می‌کنیم، واکنش نشان می‌دهیم، خشمگین می‌شویم و ثمره آن را به صورت درد می‌گیریم.

نکته ۲: بد کردن به این معنی نیست که ما به صورت ذهنی بگوییم این کارها بد است و این کارها خوب است، بلکه به طور کلی «عمل نیک»، یعنی مرکزمان عدم باشد و براساس آن فکر و عمل کنیم، و «عمل بد»، یعنی مرکزمان جسم باشد و برحسب آن فکر و عمل کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۶۶

چند گاهی او بپوشاند که تا

آیدت ز آن بد پشیمان و حیا

خداوند مدتی آن گناه را می‌پوشاند و اثراتش را آشکار نمی‌کند تا شاید از آن عمل بد یعنی فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها پشیمان شده، حیا کنی و خدا را به مرکزت بیاوری.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۱

حیله‌های تیره اندر داوری

پیش بینایان چرا می‌آوری؟



ای انسان، چرا در این لحظه با دید حاصل از همانیدگی‌ها و دردها فکر می‌کنی، و حيله‌ها و فکرهای زشت و همانیده خود را پیش خداوند و بزرگانی مثل مولانا می‌آوری؟ درحالی که آن‌ها به اسرار درونت آگاه و بینا هستند.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۲

هرچه در دل داری از مکر و رُموز

پیش ما رسواست و پیدا همچو روز

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان می‌گوید] همه همانیدگی‌ها و دردهایی که در مرکزت داری در نظر ما مانند روز، آشکار و پیدا است. تو از طریق آن‌ها می‌بینی و فکر و عمل می‌کنی، اما خودت به آن‌ها آگاه نیستی.

نکته: همه ما در یک فضای خلأ و فضای عدم شناور هستیم که از جنس زندگی و خداوند است، بنابراین هر کاری که بر حسب مرکز همانیده خود انجام می‌دهیم بر خداوند پوشیده نیست.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۳

گر بیوشیمش ز بنده پروری

تو چرا بی‌رویی از حد می‌بری؟

اگر ما این طرز نگرش تو را که با من ذهنی و دید حاصل از همانیدگی‌ها می‌بینی و قضاوت می‌کنی به سبب بنده‌نوازی خود می‌پوشانیم، تو چرا بی‌حیایی و بی‌شرمی را از حد می‌گذرانی و فکر و عمل با مرکز همانیده را ادامه می‌دهی؟

نکته: ما باید ماندن در ذهن و بی‌شرمی را متوقف کرده و به چیزهایی که ذهن نشان می‌دهد توجه نکنیم و آن‌ها را به مرکزمان نیاوریم، بلکه جسم‌ها را از مرکزمان پاک کرده و به عدم تبدیل شویم.





مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۹۶۹

رازها را می کند حق آشکار

چون بخواهد رُست، تخمِ بد مکار

خداوند اسرار را فاش می کند، یعنی هرچیزی که در این لحظه فکر و عمل می کنی آشکار می شود. حال که هر بذری بکاری همان خواهد رویید، پس هرگز با من ذهنی و از طریق همانیدگی ها و دردها فکر و عمل نکن، چراکه درد بیشتری را برداشت می کنی.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

عَلْتی بتر ز پندارِ کمال

نیست اندر جانِ تو ای دُودَلال

\*دُودَلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه گر که هم خود و هم دیگران را فریب می دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندارِ کمال و «می دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن خود را عاقل دانسته و با گذشتن از یک فکر همانیده به فکر دیگر، ناموس و درد ایجاد می کنی.

نکته ۱: اگر انسان با همانیدگی هایش زندگی کند، یک من ذهنی درست می کند که پندارِ کمال دارد. او تصور می کند همه چیز را می داند و دانسته هایش بسیار حقیقی بوده و او را به زندگی می رساند. به نظرش می آید اگر انباشتگی ها را زیاد و وضعیت همانیدگی ها را عوض کند، حتماً زندگی اش زیادتر می شود و روزی در آینده که زمان مجازی است به ثمر می رسد، درحالی که همه این ها توهم و عامل ناخوشبختی انسان است.



نکته ۲: اگر کسی پندار کمال دارد، حیثیت بدلی هم دارد و اگر شخصی با او مخالفت کند به او برمی خورد. درحالی که حیثیت واقعی زنده شدن به بی نهایت خداوند است.

نکته ۳: باید بدانیم که همیشه همراهی حیثیت بدلی و پندار کمال منجر به درد می شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹

در تگِ جو هست سرگینِ ای فُتی

گرچه جو صافی نماید مر تو را

\*فُتی: جوان، جوان مرد

ای جوانمرد، در اعماق جوی به ظاهر آرام ذهنت انبوهی از سرگین دردهایی وجود دارد که با کمترین واکنش بالا می آیند. هرچند به دلیل داشتن پندار کمال و حیثیت بدلی من ذهنی این جوی صاف و آرام به نظر می رسد.

نکته: ما در دلمان دردهای مختلفی داریم، وقتی آن ها بالا می آیند ما باید به صورت حضور ناظر از ذهن جدا شده و درحالی که در ذهن نیستیم و مقاومت و قضاوت نمی کنیم، آن ها را شناسایی کنیم تا زندگی به تله افتاده در آن ها آزاد شود.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰

کرده حق ناموس را صد من حدید

ای بسی بسته به بندِ ناپدید

\*حدید: آهن



خداوند آبرو و حیثیت بدلی من ذهنی را که ناشی از پندار کمال اوست، همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست‌وپای هشیاری انسان بسته‌است. چه بسیارند کسانی که به‌وسیلهٔ این زنجیر پنهانی در ذهن اسیرند، به‌طوری که نمی‌توانند به اشتباهشان اقرار کرده و درد هشیارانه بکشند؛ در نتیجه نمی‌توانند از ذهن آزاد شوند.

نکته: ما می‌ترسیم چیزها به ما بر بخورد و در جمع کوچک شویم بنابراین بسیار محدود عمل می‌کنیم و از مردم گریزان شده و پیشرفتی نمی‌کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۸۴۲

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهیِ قَدَم را؟

نگر اولین قَدَم را که تو بس نکو نهادی

\*قَدَم: دیرینگی، قدیم (مقابلِ حدوث)

ای انسان، چرا سعی در فهمیدن چگونگی عدم داری؟ چرا مرکزت را که از جنس خداست، با مهم دانستن چیزهایی که ذهنت نشان می‌دهد و همانیده شدن با آنها نشان‌دار می‌کنی؟ عدم به‌وسیلهٔ ذهن قابل‌فهم نیست، بلکه باید به آن تبدیل شوی. پس نگاه کن تا این لحظه را که اولین قدم زندگی توست، با فضاگشایی درست برداشته و مرکزت را عدم کنی.

نکته: استفاده از توانایی انتخاب در این لحظه بسیار مهم است. این دست خود ماست که در این لحظه فضاگشایی کنیم، هر چیزی که ذهنمان نشان می‌دهد را مهم ندانیم، یا فضابندی کنیم و آن چیز را به مرکزمان آوریم.



با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: فاطمه

منابع: برنامه ۹۶۶ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com